

## زبان فارسی و هویت ملی در مفاخرات فردوسی

دکتر مریم محمودی استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد دهقان

مفاخره به اشعاری اطلاق می شود که در آن شاعر متأثر و مناقب خود و دیگران را بر می شمارد و بدان فخر و مباهات می کند. این موضوع از موضوعات مهم و برجسته ای است که بخش قابل ملاحظه ای از شعر فارسی را به خود اختصاص داده است. به یقین هر شاعری تحت تأثیر مسائل سیاسی و اجتماعی و مذهبی زمان خود از مفاخره در راه دستیابی به اهداف و خواسته های خود بهره برده است.

مفاخره در شاهنامه گرانسنگ فردوسی طوسی در شکل مفاخرات شخصی و مفاخرات ملی و میهنی تجلی یافته است. مفاخرات شخصی فردوسی گاه تفاخر به دین و مذهب و گاه تفاخر به هنر شاعری اوست در حالی که مفاخرات ملی و میهنی شاهنامه برخاسته از وضعیت خاص اجتماعی و سیاسی در زمان سرایش آن است. فردوسی اندیشه ملی گرایی خود را به دور از تعصبات تصنعی مذهبی و از طریق احیای زبان فارسی نمایان می کند و به این تلاش ارزنده خود می بالد، این امر نشان دهنده آگاهی او به اصالت و ارزش کار خود است. به طور کلی بررسی مفاخرات مختلف در شاهنامه نشان می دهد که مفاخره وسیله تدافعی و گاه تهاجمی شاعر در برابر موقعیت ها و وضعیت های مختلفی است که طبع حساس شاعر در قبول آن ها تردید دارد و او با شعر خود که زبان گویای اندیشه اش است آنچه را می پسندد و در دل به آن ایمان دارد به منصفانه ظهور می رساند.

**واژگان کلیدی :** شاهنامه ، مفاخره ، فردوسی ، زبان ، شعر ، ملیت

## مقدمه

هر گاه سخن از حکیم ابوالقاسم فردوسی باشد بی درنگ نام و یاد ایران در ذهن ها تداعی می شود. دلیل این امر را در جایی جز شاهنامه نباید جستجو کرد ، چرا که شاهنامه عصاره و چکیده وجود و زندگی فردوسی است و فردوسی جز برای زنده کردن ایران و هویت گمشده ایرانی زندگی نمی کند. «شاهنامه تجلی روح ملی ایران است» ، ملیت همچون قلعه ای محکم و استوار است که در پناه آن انسان ها احساس امنیت و غرور و پابرجایی می کنند. «قومی که از یک ملیت پا برجا و استوار برخوردار نباشد در برابر سوانح بزرگ و در برخورد با مصائب سخت تاب مقاومت نخواهد یافت و با شکست روبرو خواهد شد.» (سخنرانیهای بحث درباره شاهنامه: ۱۰)

فردوسی شاعری اندیشمند و آگاه به مراحل مختلف تمدن و فکر و فرهنگ گذشته است. او خوب می داند که با توجه به شرایط خاص عصر و دوره اش بخصوص نفوذ زبان و فرهنگ عرب و نیز تسلط روزافزون قوم ترک زبان ، زبان ایرانی در معرض خطر نابود شدن و اضمحلال است و حتی انتظار آن می رود که جز بر صفحه تاریخ نامی از آن باقی نماند. فردوسی همچنین می داند که غرور ملی و میهنی که تضمین کننده عظمت و پابرجایی هر ملتی است در عصر او می رود تا به افول و خاموشی گراید و در چنین شرایطی شاهنامه ای می سراید که شناسنامه قوم ایرانی و زبان ایرانی است. کتابی پر از افتخارات انسان هایی که در لباس حماسه و تاریخ زبان حال ایرانیانند و شاید بهتر باشد که بگوییم شاهنامه کتابی پر از ارزشهای والا برای تمام انسانها در تمام اعصار است.

هرچند شاهنامه را کتاب افتخارات قوم ایرانی خواندیم اما مفاخرات شخصی فردوسی نیز در آن بچشم می خورد. بنابراین مفاخرات موجود در شاهنامه را به دو دسته تقسیم می کنیم. دسته اول مفاخرات ملی و میهنی و دسته دوم مفاخرات شخصی فردوسی.

## مفاخرات ملی و میهنی

برای بررسی این مفاخرات ناگزیریم که به اجمال اوضاع سیاسی و اجتماعی عصر فردوسی را مورد بررسی قرار دهیم. دوران کودکی و جوانی فردوسی با دوره پرشکوه و پرافتخار سامانی مصادف است. این عصر با نهضت رنسانس زبان و فرهنگ و تاریخ ایران همراه است. «به جرات می توان گفت آنچه اکنون به قوت برجای است از زبان فارسی، تاریخ، حماسه، آداب و رسوم و بسیاری از تجلیات ذوق و هنر ایرانی یا مستقیماً دستاورد این عصر و یا معلول قوه محرکه ای است که کوشش جمعی مردم این دوره از بالاترین تا پایین ترین اقشار جامعه در جهت حفظ هویت قوم ایرانی پدید آورد. کوششی که بر روی هم نه به شوائب گروهی و طبقاتی و غیره آلوده بود و نه تضادی در اهداف و جهتگیری های این اقشار در قبال منافع معنوی این نهضت وجود داشت و این خاصیت هر نوزایی راستینی است.» (حمیدیان، ۱۳۷۲: ۸۳) فردوسی «با حاصل عمرش یک تنه مقیاس های کافی را برای سنجش دستاوردهای این عصر بدست می دهد و شاید هم بدون مبالغه بتواند یکی از قائمه های این جنبش نیز باشد. برآستی زمان و موقعیت بسیار حساسی است و صرف تعلق داشتن به آن رسالت پرور و التزام انگیز چرا که مدد رساندن به نهضتی چنین فراگیر که رهاوردهایش غنیمت خاص و ملک موروث هیچ فرد و یا طایفه بخصوصی نیست فرض عینی اهل دانش و بینش است.» (همان: ۸۳)

اما هنگامی که زمان ثمردهی این درخت بارور فرا رسید، دوره ای جدید در سیاست آغاز شده بود. دوره سلطنت محمود غزنوی، بزرگترین و نامدارترین پادشاه این سلسله و از مشهورترین فاتحان تاریخ ایران، که بر اثر شجاعت و تدبیر به فتوحات پیاپی در هند و ایران توفیق یافته بود. همین لشکرکشی ها و جنگ های مکرر او را به ثروتی عظیم و بادآورده رسانده بود لذا در کنار عیش و نوش بی حد خود عنایتی نیز به شعرا مبذول می داشت!

از طرف دیگر در آن سوی برج و باروی کاخ محمودی مردم ایران و از جمله مردم خراسان به علت آشوب و تزلزل و خراج سنگینی که محمود از آنها می گرفت و اجحاف وزیران و دست نشاندهگان و نیز قحطی و

خشکسالی با زندگی سختی روبرو بودند. سرزمین خراسان «رنجیده ترین و پرحادثه ترین و سرکش ترین سرزمین های ایران بود و بقول کرزن " در خراسان بیش از هر سرزمین دیگر به همان مساحت آدمیزاد کشته شده است." گذشته از این خراسان به سبب وضع جغرافیایی خاص خود در معرض برخورد نژادها و عقاید گوناگون بوده و در آن هند و چینی و ترک به هم می آمیخته اند و از این برخوردها روح خراسانی تنوع و نیرو می گرفته. بر اثر همین وضع جغرافیایی و خصوصیت اجتماعی و روحی خراسان بعد از اسلام یکی از مراکز مهم مقاومت در برابر اعراب شده.» ( اسلامی ندوشن ، ۱۳۴۹ : ۵۲ ) زیرا پس از آنکه دین رهایی بخش اسلام ، دینی که ایرانیان با آغوش باز آن را پذیرفته بودند و پیام رهایی و برادری و برابری برای آن ها به ارمغان آورده بود، به دست ناهلان بنی امیه افتاد آنان پایه حکومت خود را بر ظلم و ستم و تحقیر غیر عرب و از جمله ایرانیان بنا نهادند. ایرانیان نیز در این سرگشتگی و نومیدی چاره ای جز مقاومت در برابر اعراب نداشتند.

حکومت بنی امیه به واقع حکومتی اسلامی نبود تا بتواند مطابق روش اسلام برادری و برابری را در بین اقوال و ملل مختلف برقرار کند. آنان فضیلت و برتری را تنها مختص اعراب می دانستند و به استناد آیه «ان الدین عندنا... الاسلام» معتقد بودند والاترین و بهترین ادیان دین اسلام است و از آنجا که این دین بر اعراب نازل شده ، خاص آنان است و به دلیل نزول بهترین دین بر عرب ، آن را با فضیلت ترین قوم بشمار می آوردند. در مقابل این عقیده دو مسلک دیگر نیز بوجود آمد:

مسلکی که به مساوات و برابری همه طوایف و ملل عالم اعتقاد داشت. «حزب مساواه»

مسلکی که قائل به برتری عجم بر عرب و تحقیر جنس تازی بود. «حزب شعوبی»

حزب اخیر قیام خود علیه امویان را ابتدا به صورت نهضت ادبی آغاز کرد «شعوبیه برای بیان مرام و مقصود خود بیش از هر کار به ادب و ادبیات متوجه شدند و از طریق شعر و نثر و تالیف و ترجمه مقاصد خود را جامه عمل پوشاندند. مقصود اصلی این قوم شناساندن قوم ایرانی با همه مفاخر و مآثر او و تحریک حس میهن پرستی ایرانیان و سست کردن بنیاد عظمت و قدرت سیاسی و دینی تازیان و تحقیر آنان و اعاده استقلال و عظمت ایران بود. برای اجرای اجزاء این مقصود ایرانیان راه هایی در پیش گرفتند که از آن جمله

یکی ترجمه و نقل کتب تاریخی و روایات و حماسیات ایرانی به زبان عرب بود و دیگر توسل به اشعار حماسی و بیان مفاخر گذشتگان و عظمت ایشان بود...» (صفا، ۱۳۷۴ : ۱۵۹) اما امویان با این نهضت به طور جدی مقابله کردند سرانجام «ایرانیان چون از پیشرفت مقصود بدین راه مأیوس شدند خط مشی خود را تغییر داده به تدبیرها و حیل سیاسی متوسل گشتند و به دعوت های سری بر ضد بنی امیه مشغول شدند اقدامات آن ها تدریجاً به صورت دعوت عباسی درآمد و منجر به قیام ابومسلم شد.» (همایی ، ..... : ۲۷)

با روی کار آمدن حکومت عباسیان پس از قیام ابومسلم تا حد زیادی از سیادت و تفوق عرب کاسته شد و کم کم ایرانیان راه نفوذ خود را در این حکومت باز کردند اما به هر حال این خلفا نیز نمی توانستند اصل خود را فراموش کنند و تا حدی هنوز به جنس عرب به دیده احترام و برتری می نگریستند تا اینکه «دوران سیادت و نفوذ ایرانیان با خلافت معتصم عباسی دچار تزلزل شد و با روی کار آمدن متوکل به کلی این نفوذ از بغداد رخت بر بست. معتصم ترکان را به جای ایرانیان تقرب داد و متوکل عباسی نسبت به ایرانیان و شیعیان ستم بسیار روا داشت.» (ممتحن ، ۱۳۷۰ : ۱۷۴)

به دنبال این ماجرا روح ایرانی که از تب و تاب نیفتاده بود به مبارزات علنی و پنهان خود همچنان ادامه می داد. تمایل ایرانیان به سمت تشیع در اصل آمیزه ای از روح مبارزه جویی ایرانیان و اسلام بود که آن را ابتدا برای مبارزه با امویان و سپس برای مبارزه با عباسیان به عنوان تکیه گاه خود قرار دادند. فردوسی در زمانی زندگی می کرد که تا حدی از غوغای شعوبیه کاسته شده بود اما باز برخی از ایرانیان میهن پرست از اینکه خلفای عباسی بر مسند اجداد و آباء با افتخار آنان تکیه زده و بر ایرانیان حکومت می کردند متغیر بودند. همچنین خاطره های هولناک سه چهار قرن پیش و قتل و غارت های بیرحمانه را از یاد نبرده و نمی توانستند دست از انتقام بکشند. در این زمان لازم بود که از زحمات و فعالیت های شعوبیان در گذشته بهره برداری گردد و جا داشت گویندگان مقتدر و توانا غرور ملی را از نو در ایرانیان بیدار کنند و توجه آنان را نسبت به مفاخر گذشته و تمدن و فرهنگ باستانی جلب کنند. فردوسی این کار بزرگ را بر عهده گرفت و مردانه به انجام آن موفق گردید.

«فکر جمع آوری دوباره و نگارش داستان های حماسی ، زنده کردن سنت ها و مراسم دیرین که ریشه ای عمیق در فکر و فرهنگ توده داشت، تدوین و نگارش کتاب های فراوان تاریخی و اجتماعی در شرح مفاخر و مجد و عظمت ایران و مردمان آن و شرح مفصل پهلوانی ها و بزرگی های آن ها، گرامی داشتن یادگاری های باقی مانده از نیاکان همه و همه نشانگر عشق و علاقه مردمانی است که به دلیل انزجار از حکومت بی دادگرانه سرزمین خویش و به امید رسیدن به عدالت اجتماعی اسلام به استقبال دین تازه رفتند و چون ستم و بیداد و حيله و تزوير حاکمان تازه به دوران رسیده را دیدند دچار حقارت سیاسی شدند و دگرباره برای بازشناسی شخصیت اجتماعی و سیاسی خویشان و بریدن از بیگانه و تکاپو و تلاش افتادند.» (کرمی ، ..... ، ج ۱ : ۱۲۸)

حاصل این تلاش ها و کوشش ها سرانجام در کار عظیم حکیم طوس متبلور شد. او که در محیطی پرورش یافته بود که از نخستین مراکز مهم ظهور و انتشار ادب ایران و بالیده شدن فرهنگ و تمدن باستانی ایران زمین بود غرور ملی را در مردم زنده کرد. او «در ذکر مفاخر ملی کاملاً نظر شعوبی داشت و اصولاً در کمال قدرت می توان گفت که این شاعر بزرگوار ملی از افراد مبرز فرقه شعوبیه است و در تحت همین تفکر نسبت به تازیان تعصب می ورزد و از آنان با صفت های ناپسند نام می برد و ایرانی را بزرگ و وطن پرست و دوستدار ضعیفان و دشمن بیدادگران و مردمی راستگو و با ایمان نشان می دهد و افتخارات نژاد ایرانی را به هر لباسی که می توان نشان داد جلوه گر می سازد. سراسر شاهنامه از مفاخرات به ایران و شاهان بزرگ این سامان مملو است. وی شعوبی بلند فکریست که ایران و عقاید و رسوم آن را در انظار بزرگ و خوب جلوه می دهد و تمام اقوال و ملل را در مقابل این قوم خاضع به نظر می آورد و از راه ادب و شعر از هر قومی که به ایران آسیب رسانید انتقام می کشد و مخصوصاً مانند سایر بزرگان شعوبی تازیان را با شدیدترین لحنی مسخره می کند و ایشان را پست و بیچاره معرفی می کند...» (صفا، ۱۳۷۴ : ۶۱۹) اما فردوسی را باید جزء آن دسته از شعوبیان قرار داد که در نظر خود نسبت به تحقیر جنس عرب و برتری عجم انعطاف بیشتری از خودشان دادند. «[او] نسبت به اصل دین اسلام همه جا خاضع و خاشع است اما نسبت به ایران و ایرانی

گاهی احساس شدید و عاطفه دوستی مخصوص در خلال تعبیراتش نمودار می شود و از این جهت می توان گفت که فردوسی سیادت ایرانی را با دیانت عربی در خود جمع کرده است.» (همایی ، ..... : ۱۲۴)

فردوسی جای جای به طور مستقیم از ایران یاد می کند و احساسات و عواطف را در جهت تمایل به ایران و ایرانی برمی انگیزد و از اینکه ایران آباد و آزاده پرور مامن و پناهگاه دشمنان و بیگانگان واقع شود اظهار تأسف می کند:

دریغست ایران که ویران شود	کنام پلنگان و شیران شود
همه جای جنگی سواران بدی	نشستنگه شهریاران بدی
کنون جای سختی و رنج و بلاست	نشستنگه تیزچنگ اژدهاست

(شاهنامه ، ج ۲ : ۱۳۸)

آنچه بهتر می تواند هنر فردوسی را در تحریک عواطف ملی و میهنی بیانگر باشد این است که او از روش القای غیر مستقیم بیشتر بهره برده است و از زبان پهلوانان و قهرمانان داستان هایش به بیان مفاخر ایران و ایرانی می پردازد.

در شاهنامه ایران قطب روشن است و توران قطب تاریک. تنها توجه به همین اصل می تواند روحیه میهن پرستی فردوسی را نشان دهد. «پهلوانان شاهنامه همه از ایرانیانند. در سپاه توران به ندرت پهلوانی پیدا می شود و اگر پهلوانی میان آنان باشد یا از نژاد شاهان یعنی خاندان تور پسر فریدونست و پهلوانی را از خاندان سلطنتی ایران به ارث برده و یا فردی از مردم عادی که اندکی از اوساط مردمان زورمند تر و چابکتر باشد. اما ایران شاهنامه بالعکس مکمن دلیران و پهلوانانست که تناور و زورمند و مردانه اند. پهلوانان شاهنامه بهترین نمونه ایرانی واقعی اند. همه صفات خوب ملی یعنی میهن پرستی، ایران دوستی، اطاعت، مردانگی، شجاعت، عظمت روح و فکر و امثال اینها در پهلوانان ایرانی یافته می شود.» (صفا ، ۱۳۷۴ : ۲۴۲)

فردوسی همه جا ایران و ایرانی را بر توران و تورانی ترجیح می دهد و برای توصیف ایرانیان القابی با بار مثبت و والا بر می گزیند بر عکس القاب قوم مخالف دارای بار منفی و پست است. در شاهنامه همه جا برتری

از آن ایرانیان و شجاعت و مردانگی خاص آنان است. بعنوان مثال در جنگ هاماوران کاوس شاه در نامه ای که خطاب به افراسیاب می نویسد و از او می خواهد که ایران را ترک کند چنین می گوید:

تراکھتری کار بستن نکوست	نگه داشتن بر تن خویش پوست
ندانسی که ایران نشست منست	جهان سر بسر زیر دست منست
پلنگ ژیان گرچه باشد دلیر	نیارد شدن پیش چنگال شیر

(شاهنامه، ج ۲: ۱۴۷)

در جنگ پیلسم با رستم که پیران او را بر حضر می دارد و مردانگیهای رستم را می ستاید «گیو» به تنهایی با سید سوار ترک به رهبری کلباد با نستھین می جنگد و کیخسرو را نجات می دهد. (شاهنامه، ج ۲: ۲۱۳ - ۲۱۴) و از همین مقوله است بیان قدرت گیو از زبان کلباد برای پیران. (شاهنامه، ج ۲: ۲۱۵) همچنین جنگ گیو به تنهایی با پیران و هزار سوار و دستگیر کردن پیران و رها کردنش (شاهنامه، ج ۲: ۲۹-۲۲۰) و شرح دلاوریهای وی از زبان پیران برای افراسیاب (شاهنامه، ج ۲: ۲۲۴-۲۲۵).

رستم پهلوان نام آوری ایرانی نماد ایرانیان شجاع، دلاور و قهرمان است که همواره گره مشکلات با دست توانای او گشوده می شود. او برجسته ترین مظهر مردانگی و فضیلت و مردمی و میهن دوستی است. «اندیشه بلند پرواز و تخیل قوم ایرانی در طی قرن ها همه پسندها و آمال و آرزوهای شریف خود را در وجود رستم ریخته و فردوسی آن را با هنرمندی تمام مجسم کرده است. شاید بشود گفت رستم کمال مطلوب و اوج قله نیکی و جوانمردی و بزرگواری در فرهنگ حماسی ایران است.» (یوسفی، ۱۳۷۲، ج ۱: ۵۱). فردوسی تاریخ و افتخارات قوم خود را از دریچه چشم پهلوانی چون رستم می نگرد. پهلوانی که آزادی و آزادگی برای او جوهره حیات و تمیز دهنده نام از ننگ است و بنابراین در جای جای شاهنامه از زبان رستم پهلوان نامدار به بیان مفاخرات ایرانیان می پردازد.

فردوسی شاعری آزادمنش و مدافع معنویت و آزادگی است. او تن به هر ظلمی نمی دهد و پایمال شدن حقوق خود و معنویت را بر نمی تابد. همین امر او را آشفته می کند و به شورش وامی دارد. تبلور این معنی را در رستم می بینیم. آزادگی، عدالتخواهی و حق جویی رستم او را وامی دارد که هیچگاه تحمل خاری و

تحقیر را نکند و بدین دلیل زمانی که ستم و زورگویی را از کسی می شنود ولو این فرد پادشاه کشورش باشد مردانه و بی پروا جوابی دندان شکن به او می دهد و بدین وسیله با ظلم و تعدی مبارزه می کند. بهترین شاهد این مدعا سخنانی است که در برابر گفتار خشم آگین کیکاوس - پیش از جنگ با سهراب - اظهار می دارد :

تهمتن برآشفست با شهریار	که چندین مدار آتش اندر کنار
همه کارت از یکدگر بدتر است	ترا شهریاری نه اندر خور است
زمین بنده و رخس گاه منست	نگین گرز و مغفر کلاه منست
سر نیزه و تیغ یار من اند	دو بازو و دل شهریار منند
چه آزاردم او نه من بنده ام	یکی بنده آفریننده ام .....

(شاهنامه ، ج ۲: ۲۰۰)

در زمانی که شاهنامه سروده شد کسانی که برجان و مال مردم حاکم بودند مردمی بی رحم ، شراب خوار ، عیاش ، بی حفاظ و متعدی به جان و مال مردم بودند . در کار سیاست خلاء بسیار شدیدی برای انسانهای پاک و آراسته و آزرده احساس می شد و فردوسی این خلاء را احساس کرده بود لذا قهرمانانی آفرید که « به معنی واقعی انسانهای قهرمانند محرک آنها میل ها و شهوتهای شدید اما عالی است . حس افتخار و انتقام ، عشق به وطن و ملت ، علاقه به آیین و کیش است که آنها را به جنگ وامی دارد و در همه اطوار آنها علاقه شدید به زندگی جلوه دارد » (زرین کوب ، ۱۳۷۴ : ۴۳) . از آنجا که « جهان بینی شاهنامه دفاع خوبی در برابر بدی است » (اسلامی ندوشن ، ۱۳۴۹ : ۱۱۵) باید که پهلوانان قطب خوبی ، ایران ، دارای خصایصی چنین باشند. در دوره ای که می رفت تا از مردانگی ، میهن پرستی ، شجاعت و عفت تنها نامی باقی بماند « در غربت روزگار عزت و اعتلای انسان از عصر روایی فرهنگ پهلوانی ، جوانمردی ، نام خواهی و هرگونه آرمان بلند بشری » ( حمیدیان ، ۱۳۷۲ : ۷۷) فردوسی قهرمانانی آفرید تا از این طریق به جامعه آرمانی خود دست یابد و ویژگیهای انسانی و معنوی را رونق بخشد . او شاهنامه را حیاتی دوباره بخشید زیرا می خواست

هنوز ایرانی آزاد و آزادگانی سربلند و با افتخار داشته باشد و از آنجا که پهلوان و فرد اول در داستان های حماسی نماینده شخصیت و مرام ملت و جامعه ای است که از بطن آن برخاسته است . و شعر حماسی مربوط به تاریخ و فرهنگ گذشته ملتی می باشد که تا زمان حال گسترده شده است اگر در شاهنامه تفاخر به نژاد و شجاعت و مردانگی از سوی پهلوانان صورت می گیرد برای آن است که خود باختگان و غفلت زدگان را متذکر شود که بیدار شوید و هویت از دست رفته خود را بازیابید .

### مفاخرات شخصی

از جمله مفاخرات شخصی فردوسی تفاخر به دین و مذهب و توجه و علاقه به پیامبر و اهل بیت اوست . اگر چه این شاعر توانای پارسی اشعار زیادی در مدح و منقبت پیامبر و اهل بیت او خاصه علی (ع) ندارد اما از لابلای همین اندک نیز می توان به عمق ارادت او به این خاندان مقدس و نیز به شهامت و بی توجهی او نسبت به حاکم مقتدری چون محمود قزنوی پی برد. او به حدی به علی (ع) و خاندانش عشق می ورزد و نسبت به آنان اعتقاد دارد که با افتخار بانگ برداشته ، می سراید:

منم بنده اهل بیت نبی	ستاینده خاک پای وصی
برین زادم و هم برین بگذرم	چنان دان که خاک که پی حیدرم
ابا دیگران مرا کار نیست	بدین اندرون هیچ گفتار نیست

( شاهنامه ، ج ۳: ۱۶۹ )

«فردوسی بدان حد شناسایی رسیده با وجودی که در زمان سلطان مقتدری چون محمود زندگی می کند و می بیند این سلطان کاخ های عظیم برافراشته و شعرا و مداحان دور و بر او را گرفته اند و جایزه های کلان دریافت می کنند تا او را بستانند ، شاعران مداح وسایل زندگی خود را با اعانت محمود از طلا و نقره ساخته اند و هیچ کس حق دم زدن ندارد مگر اینکه محمود را بستاند ( همان محمود معتصبی که نسبت به علی و خاندانش سخت کینه می ورزد ) به ستایش علی (ع) می نشیند و به جای ستایش محمود کسی را می ستاید که شعارش این است : هر کجا نعمتی بسیار و کاخی افراشته اند در کنارش حقی ضایع شده وجود دارد »

(رنجبر ، — : ۱۱۱) . او با همین اعتقاد عمیق است که گستاخانه در برابر این سلطان سفاک می سراید

:

تنت را بسایم چون دریای نیل	مرا سهم دادی که در پای پیل
به دل مهر جان نبی و علی	نترسم که دارم ز روشن دلی
مر او را به یک جو نسنجد خرد	اگر شاه محمود از این بگذرد

( شاهنامه ، ج ۳: ۱۰۵ )

فردوسی رعایت ارزش انسانی و انسانیت را در تعالیم علی (ع) و آل او جلوه گر می داند و اخلاص و صفا و پاکی خاطر خود را به علی (ع) نشان می دهد مهر نبی و علی در جانش ریشه دوانیده و ترس و وحشت را از وجودش زدوده و در نتیجه از هیچ کس و هیچ قدرتی نمی هراسد.

در وضعیت متشنج و پر از خفقانی که حاکمان عباسی برای مردم ایران به وجود آورده بودند و به شیعیان به چشم حقارت می نگریستند و نسبت به آنان نهایت خشونت و جنایت را اعمال می کردند و در همین حال از جانب حاکمان وقت ایران یعنی غزنویان نیز حمایت می شدند ، تفاخر دینی و مذهبی فردوسی علی الخصوص مدح حضرت علی (ع) و خاندانش به عنوان حربه ای در جهت مقابله با این سیاست ضدشیعه عباسیان و غزنویان بود. « همچنانکه پهلوانان و دلاوران شاهنامه نماد استواری و پایداری سلحشورانه ملت ایران در برابر سلطه و نماینده روح همبستگی و هدف های گروهی مردم ما در طول تاریخ به شمار می آیند دلبستگی به حضرت علی (ع) و خاندانش نیز بازگو کننده حق طلبی دینی و مذهبی و واکنش خردمندانه فردوسی و معاصرانش در برابر سلطه خلفای بغداد و نفوذ ایشان در دربار سلاطین غزنوی و به تعبیری ستیزی دینی و سیاسی به حساب می آمد که ریشه در علایق کهن مذهبی و ملی مردم در روزگار فردوسی دارد به همین جهت از همان روزی که ملت ایران شاهنامه را می شناسد و جادوی سخن فردوسی او را آفسون می کند شاهنامه فردوسی با دو انگیزه که چون شیر و شکر به هم آمیخته اند ذهن مردم ما را به خود مشغول می کند :

۱- شاهنامه حماسه ای پر شور است که بر مبنای حق طلبی و از جان گذشتگی دلاوران و سلحشوران

ایرانی پرداخته شده و فرهنگ و باورهای ارزشمند ایران را بازمی نماید و سند ملی مردم ماست .

۲- فردوسی شاعر شیعی است که بیش از سی سال عمر خود را صرف نظم شاهنامه کرده و در اعتقاد

مذهبی خود سخت استوار است و محمود غزنوی صرفاً به دلیل اختلافات مذهبی و سیاسی حق او را

نشناخته و آنچنان حماسه سرای بزرگ را پاداش شایسته نبخشیده است و بدین ترتیب در مشکلاتی

که برای فردوسی پیش می آید هر یک از این دو عامل به نحوی تأثیر دارد .» ( رستگار فسایی ،

۱۳۷۳ : ۱۴).

فردوسی در بیان عقیده مذهبی خود و مفتخر بودن به آن تنها هدفی سیاسی را دنبال نمی کند بلکه

عقیده او عقیده محکم و استوار است ، با دقت و ژرف نگری حاصل شده است . این اعتقاد با اعمق جان او

گره خورده است و در وجود فردوسی ریشه دوانیده است . بنابراین با فشارها و تعصبات پلیدانی چون محمود

این اعتقاد سست نمی شود . او نسبت به اسلام همیشه خاضع و خاشع است و علی الخصوص مهر علی با

جان او عجین شده است . ( همایی ، \_\_\_\_\_ : ۱۲۴)

از افتخارات فردوسی این است که در اوج خفقان حکومت محمودی و برخلاف خواست او شیعه باشد و به

علی و خاندانش مهر بورزد :

اگر چشم داری به دیگر سرای                      به نزد نبی و علی گیر جای

گرت زین بدآید گناه من است                      چنین است و این دین و راه من است

( شاهنامه ، ج ۱ : ۲۰)

گونه ای دیگر از مفاخرات شخصی فردوسی موضوع کار عظیم شگرفش یعنی شاهنامه و تفاخر نسبت به

هنر شاعریش است . با دقت در اوضاع و احوال زمان فردوسی بیشتر می توان به اهمیت کار او پی برد ، آنگاه

به استاد بزرگ طوس حق خواهیم داد که به کار خود بنازد. در عصری که شاعران متملق و چاپلوس ، دربار

محمود را به عنوان ملجا و پناهگاهی برای خود قرار داده بودند تا از این طریق بهتر بتوانند به مطامع خود

دست یابند ، در عصری که عنصری ها « از نقره دیگدان زده بودند » این فردوسی بود که تمام خواسته های

خود را زیر پا گذاشت و به نظم حماسه ملی ایران پرداخت « او در روزگاری شاعری را آغاز کرد که جامعه او غرق تباهی و تیره روزی و پراکنده اندیشی و جنگ و کشتار بود ... وقتی به جستجوی وضع فکری جامعه در آن سالها در متون باقی مانده می گردیم کمتر نشانی از فرهنگ ایرانی می یابیم .

شاعرانی را می بینیم که هنر آنان صرف کسب نان و جاه می شد و با مدح فرمانروایان عصر صلوات فراوان می گرفتند اما فردوسی مرد دیگری بود او به صلوات حق قدرت و ناز و نعمت پشت پا زد و تبع و هنر خود را در راه هدف عالی خویش به کار انداخت . او به فکر خود نبود ، به فکر ایران و مردم ایران و آینده تاریخ ایران بود « ( شاهنامه ، ۱۳۷۰ ، ج ۱ : ۱۱-۱۲) .

فردوسی در زمانی به نظم شاهنامه گماشت که زبان فارسی می رفت تا یکسره جای خود را به زبان عربی بدهد در آن زمان اغلب کتب و رسائل به زبان عربی نگاشته می شد اما زبان فارسی که محکمترین حلقه اتصال طوایف مختلف ساکن در ایران بود باید حفظ می شد و فردوسی با نظم شاهنامه بالواقع فرهنگ کاملی از لغات فارسی مورد استعمال را از خود به یادگار گذاشت . « شاهنامه سند لیاقت زبان فارسی است » . زبانی که با وجود پست و بلند و سرد و گرم روزگار و استیلای اقوام غیر ایرانی مختلف از بین نرفته است . « شاهنامه مایه و پایه زبان فارسی را چنان غنی و محکم کرد که از آن پس فراموش شدنش و از میان رفتنش محال بود . این کتاب پایه و بنیاد اتحاد قومی ما به شمار می آید. بسنجید حال ما را با حال ممالک دیگری که در همسایگی ما دچار تسلط بیگانه شدند و زبان خود را فراموش کردند. این زبانی که ما با آن حرف می زنیم و در نوشتن به کار می بریم فارسی است ولو اینکه در میان الفاظش اقلا و لحاظ و حرف و ولو باشد هرچه هست فارسی است و زبان ماست . عربی نیست برای اینکه عرب نمی فهمد ، ترک هم نمی فهمد، انگلیسی هم نمی فهمد ، هندی هم نمی فهمد ، مگر اینکه آنها زبان ما را که فارسی است یاد گرفته باشند این زبانی است که ما ایرانیان می فهمیم و این زبانی است که بنیاد و بنیان آن را برای ما فردوسی استوار کرد و زبانی است که او به دست ما داد . ( یادنامه فردوسی ، ۱۳۴۹ ، ۱۳۶-۱۳۷)

با این مقدمه گزافه نگفته ایم اگر عظمت و پابرجایی و استحکام زبان فارسی را مدیون استاد طوس باشیم

و بی جهت نیست که او خود می گوید :

یکی بندگی کردم ای شهریار	که ماند ز من در جهان یادگار
بناهای آباد گردد خراب	زباران و از تابش آفتاب
پی افکندم از نظم کاخی بلند	که از باد و باران نیابد گزند
بریـن نامه بر سالـها بگذرد	همی خواند آنکس که دارد خرد

( شاهنامه ، ج ۱ : ۲۳۸ )

زبان و اسلوب بیان فردوسی وجه ممیز سخن او و دیگر شاعران است. شاهنامه را می توان به جرات از نمونه های بارز سخن سهل و ممتنع قلمداد کرد. « سادگی بیان ، صراحت گفتار ، انسجام مطالب ، نزاهت قلم و عفت کلام ، شاهنامه را به عنوان نمونه اعلا ی فصاحت و بلاغت بخشیده است. آنکس که از رموز زبان و ادب فارسی آگاهی داشته باشد و صحیح و سالم آنرا از مغشوش و مغلول تفاوت نهد و ذوق خدا داده با اندیشه سلیم در نهاد او همراه باشد و بقیاس کلام استاد و مضامین و افکار و طریق بیان آنها با آنچه دیگر استادان سخن فارسی گفته اند همت گمارد ، در می یابد که فردوسی الحق هیچ باقی نگذاشت و سخن را به آسمان علیین برد و در عذوبت به ماء معین رساند» ( صفا ، ۱۳۶۳ ، ج ۱ : ۴۹۵).

شاهنامه از لحاظ زیباییهای ادبی و زبان و بیان یکی از آثار بزرگ زبان فارسی و شاید برترین آنهاست. مجموعه ابیات آن نزدیک به شصت هزار بیت است که بارها در ایران به چاپ رسیده و نیز تمام و یا بخشهایی از آن به اغلب زبانهای زنده دنیا ترجمه شده است. ابیات سست و ضعیف آن اندک و به قول خود فردوسی کم از پانصد بیت است . از مزایای ادبی آن اشاره به حکایت ها ، ضرب المثل ها و معانی دینی و اخلاقی است و معلوم می دارد شاعر مطالعات زیادی داشته و با هنرمندی و لطافت خاصی مفاهیم برگرفته از تعلیمات اسلامی و دقایق قرآنی و اخلاقی را به صورتی کاملاً طبیعی با معتقدات پهلوانان و قهرمانان کتاب خود درآمیخته و به صورت بدیع و ابتکاری به قلمرو زبان فارسی هدیه کرده است.

البته باید متذکر شد که « زنده کردن عجم بدین پارسی » تنها به علت حفظ زبان پارسی نیست بلکه شاهنامه نسب نامه قوم ایرانی است لذا « شاهنامه نه تنها زبان فارسی را جاودانه کرد بلکه با حفظ زبان و فرهنگ و آداب و رسوم و سنتها و داستانها و تاریخ ملی به صورت یکی از عوامل اصلی همبستگی و پیوستگی

ملی ایرانیان درآمد و در طی هزار سال چراغ فرهنگ ملی ایران را زنده و فروزان نگه داشت و به صورت سلاح نیرومندی در دست ملت ایران برای حراست هستی ملی به کار افتاد» ( شاهنامه ، ۱۳۷۰، ج ۱ : ۲۱) .  
فردوسی که خود به اهمیت کارش در زنده و پایدار نگاه داشتن فرهنگ و سنن ملی واقف است با افتخار می گوید که :

بسی رنج بردن بدین سال سی                      عجم زنده کردم بدین پارسی  
نمیرم از این پس که من زنده ام                      که تخم سخن را پراکنده ام

( شاهنامه ، ج ۵ : ۲۰۳ )

«آری اگر از لحاظ مایه دار کردن و استوار ساختن زبان فارسی و متبوع و مطلوب گردانیدن قصه های قدیم ایران و حفظ کردن و حتی حیات تازه بخشیدن به ادبیات باستانی ... به این موضوع نظر کنیم قول فردوسی که « عجم زنده کردم بدین پارسی » صحیح است ، و در این خدمت سهمی بزرگ داشته است و شاید در زمان فوت او بیست سی نسخه ای از شاهنامه او در دست مردم بوده است که هم به طور خصوصی می خوانده اند و هم در محافل و حتی در حضور شاهان ترک قصه خوانان و داستان گوینان آنرا به بانگ بلند می خوانده و جمعی نیز شاید تحت تأثیر آن واقع می شده اند. ( مینوی ، ۱۳۷۲ : ۳۲) .  
فردوسی در ضمن ابیات ذیل به اینکه با نظم شاهنامه به واقع جانی دوباره به ادبیات باستانی بخشیده است اشاره می کند :

زگفتار دهقان کنون داستان                      تو بر خوان و برگوی با راستان  
کهن گشته این داستان ها زمن                      همی نو شود بر سر انجمن  
اگر زندگانی بود دیر باز                      برین وین خرم بمانم دراز  
یکی میوه داری بماند زمن                      که نازد همی بار او بر چمن

( شاهنامه ، ج ۳ : ۶ )

البته همانگونه که ژول مل در مقدمه شاهنامه متذکر می شود « نباید تصور کرد که ارزش و اهمیت شاهنامه فقط به علت موضوع آن حماسه ملی است . وسعت دامنه خیال فردوسی و عمق اندیشه های او و قدرت او در هنر شاعری ، چیره دستی او در دقایق فن داستان سرایی ، توانایی او در آفرینش معانی لطیف در زمینه های گوناگون از حکمت و اخلاق و تغزل و وصف طبیعت او را بزرگترین شاعر ایران کرده است.» ( شاهنامه ، ۱۳۷۰ ، ج ۱ : ۱۶) او قدرت شگرفی در داستان سرایی و پروراندن شخصیت های خود دارد به طوری که این استادی و هنر او قرن هاست که شاهنامه او را جاودانه ساخته و هر محفلی را پذیرای قهرمانان داستان هایش کرده است . فردوسی در داستان پادشاهی کیخسرو و ضمن بیان این هنر خود می گوید :

چو پیکار کیخسرو آمد پدید	زمن جادویها بیاید شنید
بدین داستان در بیارم همی	به سنگ اندرون لاله کارم همی

(شاهنامه ، ج ۵ : ۲۳۹)

و آنجا که مدح محمود می گوید به جاودانه بودن سخنش اشاره می کند :

سرآرم من این نامه باستان	بگیتی بمانم یکی داستان
به نام جهاندار محمود شاه	ابوالقاسم آن فر دیهیم و گاه

( همان : ج ۶ : ۳۲۲ )

و باز در مدح محمود گوید :

از او یادگاری کنم در جهان	که تا هست مردم نگردد نهران
---------------------------	----------------------------

( همان : ۳۲۳ )

و سرانجام فردوسی از خدا می خواهد که او را کمک تا این « نامه نامور » را به گونه ای به نظم درآورد

که سبب نام و آوازه نیکوی او شود:

همی خواهم از روشن کردگار	که چندان زمان یابم از روزگار
کزین نامه نامور باستان	بمانم به گیتی یکی داستان

که هر کس که اندر سخن داد داد      ز من جز به نیکی نگیرند یاد

( همان ، ج ۳ : ۱۶۹ )

وقتی سخن از دقیقی به میان می آید فردوسی در حقیقت به تعریف و تمجید سخن خود می پردازد و اگر از دقیقی سخن می گوید صرفاً برای این است که شاه سخن این دو را با هم مقایسه کند و غث و سمین را بازشناسد و به شایستگی فردوسی پی برد :

چون آن نامه افتاد در دست من	به ماهی گراینده شد شست من
نگه کردم این نظم سست آمدم	بسی بیت نا تندرست آمدم
من این زان بگفتم تا شهریار	بداند سخن گفتن نابکار
دو گوهر بد این با دو گوهر فروش	کنون شاه دارد به گفتار گوش

( همان ، ج ۶ : ۱۳۶ )

فردوسی در ابیات بالا در واقع نوعی نقد بین کار خود و دقیقی انجام داده است . شاید بتوان گفت او ضمن بیان این نقد علاوه بر اینکه قصد داشته ارزش و اهمیت سخن خود را یادآور شود ، هدف و منظور دیگری را نیز دنبال می کرده است و این امر به جو سیاسی روزگار او برمی گردد ؛ چرا که شاعران متملق و چاپلوس دربار محمود را پر کرده بودند و برایشان قابل تحمل نبود که ببینند شعری جز مدح به دربار ممدوحشان راه پیدا کند . جو ادبی دربار محمود که به گزافه و تملق و دروغ آلوده بود از پذیرفتن پاکی و درستی و آزاد اندیشی رنج می برد و تبعاً در چنین دستگاهی شعرا برای مقبولیت بیشتر در نظر ممدوح و تقرب بیشتر به تحریک و حسد ورزی و دسیسه و ترفند بر ضد یکدیگر مشغول بودند اما همه آنها در دشمنی با حکیم یگانه طوس با یکدیگر متحد شده بودند بدیهی است که بر سر این بساط سور چرانی و شهو ترانی جایی برای شاعر بزرگوار و پارسایی چون فردوسی پیدا نمی شد. دکتر زرین کوب در این زمینه می نویسد «... از قرائن برمی آید که مدحتگران محمود نه فقط سعی داشتند دلوران شاهنامه را ناچیز و بی مقدار جلوه دهند بلکه در جهت تخفیف و تحقیر فردوسی در ستایش دقیقی نیز مبالغتی می کرده اند و به تعریض می خواستند فردوسی را مقلد دقیقی جلوه دهند و شاید برای رفع چنین تهمتی بوده است که فردوسی با اینکه

کاملاً به تفوق و رجحان سخن خود واقف بوده است خود را به نقد شعر دقیقی محتاج دیده است ... » ( زرین کوب، ۱۳۶۱: ۱۹۹) .

#### نتیجه :

از آنچه گفته شد می توان به این نتیجه دست یافت که هر چند تفاخر در ذات خود اهمیت چندانی ندارد حتی از نظر اخلاقی مردود است اما وقتی از سوی شاعر بلند آوازه ای چون فردوسی به کار گرفته می شود نتایج عالی و محسوس به بار می آورد .

تلاش در جهت ارتقا و احیای ملت ایرانی و زبان فارسی هدف اصلی فردوسی در سرایش شاهنامه است و آنگاه که شاعر خود را نزدیک به این هدف می بیند بی اختیار به خود و کار خود می بالد و می نازد بنابراین به واقع مفاخرات فردوسی نشان دهنده آگاهی او به اصالت و اعتبار کار اوست و این امر بر ارزش شاهنامه می افزاید. از سوی دیگر مفاخرات فردوسی وسیله ای برای موضع گیری های او در برابر موقعیتها و وضعیت های گوناگونی است که طبع حساس او در قبول آنها مردد است و در چنین حالتی او با شعر که زبانی گویا در طرح اندیشه های پنهان است در شکل و هیات مفاخره آنچه را می پسندد و در دل به آن ایمان دارد به منصفانه ظهور می رساند.

## منابع و مأخذ

- ۱- اسلامی ندوشن ، محمد علی ( ۱۳۴۹ ) زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه ، تهران ، ابن سینا ، چاپ چهارم
  - ۲- حمیدیان ، سعید ( ۱۳۷۲ ) درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی ، تهران ، چاپخانه سعدی
  - ۳- رستگار فسائی ، منصور ( ۱۳۷۳ ) اهل بیت در کلام فردوسی ، مجله ادبستان ، ش ۵۴.
  - ۴- رنجبر ، احمد (————) جاذبه های فکری فردوسی ، تهران ، امیرکبیر
  - ۵- زرین کوب ، عبدالحسین ( ۱۳۷۴ ) با کاروان حله ، تهران ، علمی ، چاپ نهم
  - ۶- ————— ( ۱۳۶۱ ) نقد ادبی ، تهران ، امیرکبیر ، چاپ سوم
  - ۷- صفا ، ذبیح الله ( ۱۳۶۳ ) تاریخ ادبیات در ایران ، تهران ، فردوس ، ۵ ج
  - ۸- ————— ( ۱۳۷۴ ) حماسه سرایی در ایران ، تهران ، فردوس ، چاپ ششم
  - ۹- فردوسی ، ابوالقاسم ( ————— ) شاهنامه ، به کوش سعید حمیدیان ، دفتر نشر داد ، چاپ دوم
  - ۱۰- ————— ( ۱۳۷۰ ) شاهنامه ، به تصحیح ژول مل ، تهران ، سخن ، چاپ دوم ،
- ج ۶
- ۱۱- کرمی ، محمد ( ————— ) حماسه حماسه ها ، تهران ، ویسمن ، ۲ ج
  - ۱۲- مینوی ، مجتبی ( ۱۳۷۲ ) فردوسی و شعر او ، تهران ، طوس ، چاپ سوم
  - ۱۳- همایی ، جلال الدین ( ————— ) شعوبیه ، اصفهان ، انتشارات کتاب فروشی صائب
  - ۱۴- یوسفی ، غلامحسین ( ۱۳۷۲ ) برگهایی در آغوش باد ، تهران ، علمی چاپ دوم ، ۲ ج
  - ۱۵- ————— ( ۱۳۴۹ ) یادنامه فردوسی ، تهران ، سلسله انتشارات انجمن ، آثار ملی
  - ۱۶- ————— ( ————— ) سخنرانی های دومین جلسات بحث درباره شاهنامه ، دانشگاه تهران

This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.  
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.